Urmia University

Journal of Interdisciplinary Studies of Persian Language and Literature

Vol. 1, No. 2, Summer 2025

Online ISSN: 3060-7515
https://jispll.urmia.ac.ir/

Interdisciplinary Studies of Persian Language and Literature

Unsaid stories of the history of Tabriz hidden in literary and historical text (From the centuries before Islam to the first half of the 8th Century A.H)

Taha Saderi[1]

1- Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Foreign Languages, Tabriz University, Tabriz, Iran.

ARTICLE INFO

Article type:
Research Article

Received:
2024/05/31
Accepted:
2024/09/20
pp:
48- 63

Keywords:
Tabriz;
History;
Literature;
Social Conditions;
Ancient Texts.

ABSTRACT

Although a lot has been written about the history of Tabriz, there are still things left unsaid. The date of this city is considered to be around the Parthian period. It seems that the first time was a settlement inside a fence and a strong rampart. Then, it was developed, and after Islam, it became one of the most prosperous and spacious cities on the Iranian plateau, with civil and urban planning activities. In the literary texts, hints of the history and nobles of different regions are not found in the historical texts. In addition to these, literary texts are a suitable platform for understanding the social conditions of cities because most of the historical texts were not devoid of political and governmental purposes. Tabriz is mentioned in Persian literary texts from the 4th century as a town in Azerbaijan and in the 5th century it was mentioned as a city. Native and non-native poets have often praised it and mentioned its prosperity. By examining the writings of writers, historians, and poets about Tabriz, from the fourth century to the first half of the eighth century, this article deals with the attitude of these people towards the city and its people and draws some historical points about the city of Tabriz through those materials.

Citation: Saderi, T. (2025). Unsaid stories of the history of Tabriz hidden in literary and historical text (From the centuries before Islam to the first half of the 8th Century A.H). *Journal of Interdisciplinary Studies of Persian Language and Literature*, 1(2), 48-63.

© The Author(s).

Publisher: Urmia Univertsity.

DOI: https://doi.org/10.30466/jispll.2024.121572

DOR: https://dorl.net/dor/20.1001.1.30607515.1403.1.2.5.2

[1] **Corresponding author:** Taha Saderi, **Email:** saderi@tabrizu.ac.ir, **Tell:** +989143165992

نشریه مطالعات میان رشته‌ای زبان و ادبیات فارسی

دوره ۱، شماره ۲، تابستان ۱۴۰۴

شاپا الکترونیکی: ۷۵۱۵-۳۰۶۰

https://jispll.urmia.ac.ir/

ناگفته‌هایی از تاریخ تبریز، نهفته در متون ادبی و تاریخی (از قرون پیش از اسلام تا نیمهٔ اول قرن هشتم هجری)

طه صادری[۱]

۱- استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجه، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران.

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی

دریافت:
۱۴۰۳/۰۳/۱۱

پذیرش:
۱۴۰۳/۰۶/۳۰

صص:
۶۳-۴۸

واژگان کلیدی:
تبریز،
تاریخ،
ادبیات،
اوضاع اجتماعی،
متون باستانی.

چکیده

با اینکه دربارهٔ تاریخ تبریز بسیار نوشته‌اند، هنوز ناگفته‌های بسیاری در مورد آن وجود دارد. قدمت این شهر را حدود دورهٔ اشکانی دانسته‌اند. گویا نخست بار شهرکی بوده درون حصار و بارویی محکم؛ سپس توسعه یافته و بعد از اسلام با فعالیت‌های عمرانی و شهرسازی به یکی از آبادترین و پهناورترین شهرهای فلات ایران تبدیل شده است. در متون ادبی نکاتی از تاریخ و رجال بلاد یافت می‌شود که در متون تاریخی نیامده است. علاوه بر آنها متون ادبی بستری مناسب برای دریافت اوضاع اجتماعی شهرهاست، چرا که بیشتر متون تاریخی از اغراض سیاسی و حکومتی خالی نبوده‌اند. تبریز در متون ادبی فارسی از قرن چهارم با عنوان شهرکی در آذرآبادگان ذکر شده و در قرن پنجم به نام شهر از آن یاد شده است. شاعران بومی و غیر بومی، غالباً آن را ستوده‌اند و به آبادی و رونق آن اشاره کرده‌اند. این مقاله با بررسی نوشته‌های ادیبان، مورخان و شاعران دربارهٔ تبریز، از قرن چهارم تا نیمهٔ اول قرن هشتم، به نگرش این افراد نسبت به شهر و مردم آن پرداخته، نکاتی تاریخی را دربارهٔ شهر تبریز از خلال آن مطالب نتیجه می‌گیرد.

استناد: صادری، طه. (۱۴۰۴). ناگفته‌هایی از تاریخ تبریز، نهفته در متون ادبی و تاریخی (از قرون پیش از اسلام تا نیمهٔ اول قرن هشتم هجری). *نشریه مطالعات میان رشته‌ای زبان و ادبیات فارسی*، ۱(۲)، ۶۳-۴۸.

© نویسندگان

ناشر: دانشگاه ارومیه.

DOI: https://doi.org/10.30466/jispll.2024.121572

DOR: https://dorl.net/dor/20.1001.1.30607515.1403.1.2.5.2

[۱] **نویسنده مسئول:** طه صادری، **پست الکترونیکی:** saderi@tabrizu.ac.ir ، **تلفن:** ۰۹۱۴۳۱۶۵۹۹۲

۱– مقدمه

برخی مستشرقان و مورخان بر این باورند که قدیم‌ترین مأخذی که نام تبریز در آن آمده، سنگ‌نوشتهٔ پادشاه آشور، سارگُن دوم (حک. ۷۲۲، ف ۷۰۵ ق.م.) است. این لوح به دستور سارگُن دوم در سال ۷۱۴ قبل از میلاد در نمرود شهر (کالح در نزدیکی موصل عراق) نوشته شده است و اکنون در موزهٔ لوور پاریس نگهداری می‌شود. نخستین بار فرانسیس تورو دانژن (۱۸۷۲–۱۹۴۴م.) این کتیبه را در سال ۱۹۱۲ به زبان فرانسه ترجمه کرد و پس از او دانیل دیوید لاکنبیل (۱۸۸۱–۱۹۲۷م.) آلمانی در آخرین سال حیاتش (۱۹۲۷م.) به انگلیسی منتشر ساخت. در متون تاریخی فارسی تنها نقل قولی از آن شده و اصل متن ظاهراً هنوز ترجمه نشده است. به این دلیل نگارنده یک بخش از آن (فقرهٔ ۱۵۹ انگلیسی و ۱۸۸–۱۹۸ فرانسه) را در ذیل ترجمه می‌کند:

« من از «اوشکایا»[1] به سرزمین «بارو»[2] رفتم که به چهارپایانش متکی است و «سان گی بوتو»[3] نیز نامیده می‌شود. پیشروی کردم. «تاروی»[4] و «تارمکیسا»[5] دو شهر با دیوارهای محکم در دشت سرزمین «دالیا/ دالیان»[6] قرار داشتند که در آنجا ذخایر عظیمی از غلات و حبوبات وجود داشت. دیوارهای این قلاع بسیار مستحکم بود و دیوارهای بیرونی آن به خوبی ساخته شده بودند. خندق‌هایش بسیار عمیق بود و تماماً دور آن را احاطه کرده بود. در میان قلعه اسب‌هایی برای قوای سلطنتی خود محافظت می‌کردند و آنها هرساله پروارتر و بیشتر می‌شدند. مردمی که در آن ناحیه زندگی می‌کردند، دیدند که قهر و غلبهٔ شاهانه من با شهرها و قلعه‌های مجاورشان چه کرد و به هراس افتادند. آنها مسکن خود را ترک کردند و به یک منطقهٔ خشک و بی‌آب و علف هم‌چون صحرا گریختند و این‌چنین در پی نجات جان خود بودند. این مناطقی که پیاپی بر آنها چیره شدم، در میان شهرهای بزرگ آن آتش جنگ را شعله‌ور ساختم. باروهای بلند ایشان را از فراز تا فرود با خاک یکسان کردم، عمارت‌های اندرونی را آتش زدم و ستون‌های چوبی ستبر آن را سوزان در شعله‌های آتش رها کردم. محصولات زراعی پرنعمت آن را سوزاندم، انبارهای انباشتهٔ آن را باز کردم و اجازه دادم لشکریانم آن نعمت‌های بی‌حساب را غارت کنند. سی روستای مجاور را نیز همچنان به آتش کشیدم تا دود برخاسته از آن مانند گردبادی چهره آسمان را بپوشاند» (ترجمه از Luckenbill ، ۱۹۲۷م.: ۸۵–۸۶) و (Thureau-Dangin، ۱۹۱۲م.: ۳۱–۳۳).

مینورسکی و دیاکونوف، هر دو احتمال داده‌اند «تاروی یا تارماکیس» نام قدیم تبریز باشد. (کارنگ، ۱۳۴۵: ۷۵ و دیاکونوف، ۱۳۴۵: ۲۷۱) نمی‌توان به یقین گفت کدام یک از این دو شرق‌شناس روسی در بیان این نظریه فضل تقدم داشتند اما آنچه مسلم است، نقل قول کارنگ از مینورسکی و ترجمهٔ کشاورز از کتاب تاریخ ماد دیاکونوف، هر دو در سال ۱۳۴۵ چاپ شده‌اند و فارسی‌زبانان در این سال با قدمت این شهر آشنا گشته‌اند.

مؤمنی «تاروی» را با «تاوری و توریز» مطابق و آن را به معنای «چشمهٔ آب گرم» دانسته است. (مؤمنی، ۱۳۸۹: ۱۴)

پاوستوس بوزاند (فاوست بیزانسی)، تاریخ نگار قرن پنجم میلادی، در کتاب *تاریخ ارمنیان* از جنگ ارشک دوم حکمران ارمنستان (۳۵۱–۳۶۷م.) با شاپور دوم ساسانی (۳۰۹–۳۷۹م.) در «تاورش» خبر می‌دهد. خلاصهٔ این متن در ترجمهٔ کارنگ از *تاریخ تبریز* مینورسکی چاپ شده (مینورسکی، ۱۳۳۷: ۹) اما متن کامل فارسی آن یافته نشد. به این دلیل نگارنده سه فقره از آن را در ذیل ترجمه می‌کند:

«"ارشاک" حکمران ارمن لشکریان را به صحرا آورد و همچون سنگریزه‌هایی سپاهیانش را گرد کرد و به سوی پارس تاخت. "واساک" سپاهیان ارمنی را در اختیار گرفت و [دو قبیلهٔ عشایری] "هُن‌ها" و "آلانی‌ها" را برای کمک فراخواند و در برابر پارسیان به یاری امپراتوری ارمن شتافت. به این دلیل که پادشاه پارسی و لشکریانش در آن زمان با ارمنیان دشمنی می‌کردند، ایشان با عجله خود را به آتورپاتکان رساندند و اردوی پادشاه پارسی را در "تاورش"[7] یافتند. (ترجمه از Faustus، ۱۸۹۷: ۱۱۴) ... سپس آمد و به بویکان [سردار ایرانی] آتورپاتکان، ساتراپ بزرگ پارس، رسید که چهارصد هزار تن سپاهی داشت. آنها می‌خواستند به

---

[1] Ushkaia.
[2] Bari / Baru.
[3] Sangibutu.
[4] Tarui.
[5] Tarmakisa.
[6] Daléens / Dalaia.
[7] Thauresch.

ارمن حمله کنند. واساک با تکیه بر لشکریان ارمنی، تمام نیروی نظامی پارسی را شکست داد و بویکان را در "تاورش" کشت. او قصر پادشاه پارس را که آنجا بود، آتش زد و مجسمهٔ پادشاه پارس را در آنجا یافت. آن را هدف قرار داد و به سویش تیر پرتاب کرد. اما "مِروشان" که با پارسی‌ها آمده بود، به تنهایی گریخت. (ترجمه از Faustus ، ۱۸۹۷م: ۱۲۰) ... "موشق" پسر واساک، سردار ارمنستان بزرگ، چهل هزار تن از بومیان گزیده، صادق و نژاده را انتخاب کرد که یک‌دل و یک‌رأی بودند و ایشان را با اسب و علوفه و سلاح مجهز کرد و برای محافظت از کشور ارمن با خود به مرزهای آترپاتی آورد. در همان زمان، پادشاه پارسی، شاپور، مسلح با سپاهیانش آمد و در سرزمین آترپاتکان جای گرفت. در آن سو، مروشان فرمانده سپاه ایرانی بود. اردوگاه اصلی پادشاه در "تاورش" مستقر شده بود» (ترجمه از Faustus، ۱۸۹۷: ۱۴۸).

در کتاب *تاریخ ارمنیان* موسی خورناسی ارمنی (۴۹۰–۴۱۰ میلادی) از دو منطقهٔ تاراون(ناحیه‌ای در غرب دریاچه وان) و تاورس(کوهی در استان باتمان ترکیه) نام برده شده است که البته ربطی به تبریز ندارند. رک. (Moses Khorenats'i، ۱۹۸۰م.: ۸۰ و ۱۴۳)

ظاهراً تا سدهٔ سوم پس از اسلام دیگر نامی از تبریز برده نشده است، با وجود اینکه نام آذربایجان به کرات در متون پهلوی آمده و یکی از مناطق پراهمیت برای زردشتیان بوده است.

۱– ۱– آذربایجان در متون قبل از اسلام

در فصل اول وندیداد اوستا چنین آمده است: « اگر آسایش کامل داشت همهٔ مردم در ایران‌ویج[3]جمع می‌شدند. نخستین کشور با نزهت که من اهورامزدا آفریدم ایران‌ویج بود و از رود «وانگوهی دائی تی»[4]مشروب می‌شود. اهریمن پرمرگ بر ضد آن مار آبی و زمستان دیوآفریده پدید آورد. در ایران‌ویج ده ماه زمستان و دو ماه تابستان است. زمستان سرد است برای آب، سرد است برای زمین، سرد است برای گیاه. در آنجا کانون زمستان است. همه جا سرما بدترین آفت‌هاست» (دارمستتر، ۱۳۸۲: ۵۷–۵۹). عبارتی مشابه در آبان‌یشت اوستا هم آمده است. (پورداود، ۱۳۰۷: ۲۸۳)

در بندهش دربارهٔ سروری کشورها نوشته شده است: «ایرانویج به ناحیت آذربایجان است» (فرنبغ دادگی، ۱۳۹۵: ۱۲۸). دارمستتر مکان ایرانویج را منطقه‌ای در شمال آذربایجان می‌داند که بعدها در تاریخ با عنوان «ارّان» شناخته می‌شود. (Darmesteter، ۱۸۸۰م.: ۳–۵) موسی جوان نیز گفتهٔ وی را تأیید کرده، دلایل دیگری بر این مدعا می‌آورد. (دارمستتر، ۱۳۸۲: ۲۶–۲۷ و ذیل ۷۹–۸۰) اما فره‌وشی کتابی به نام «ایرانویج» دارد که در آن اثبات می‌کند این منطقه در خوارزم بوده و ایرانیان از سواحل رود جیحون به پهنهٔ فلات ایران کوچیده‌اند. (فره‌وشی، ۱۳۷۹: ۷–۸) نیز رک. (پورداود، ۱۳۰۷: ذیل ۵۹ و مشکور، ۱۳۴۹: ۵)

در کتیبهٔ آشوری که ذکر آن پیشتر رفت، از مناطق اطراف دریاچهٔ چیچست (ارومیه) با عنوان «اورارتو» (صورت قدیمی آرارات) نام برده شده است. (Luckenbill، ۱۹۲۷م.: ۸۴ و Thureau-Dangin، ۱۹۱۲م.: ۲۹)

نام «آتروپاتیان» ظاهراً نخستین بار در کتاب *جغرافیای استرابو*[5]و ۶۳ ق‌م، ف ۲۴م) نوشته شده است (استرابون، ۱۳۸۲: ۴۹) و گویا از اواخر هخامنشیان این بخش با انتساب به ساتراپ آن «آتروپاتس»، با نام «آتروپاتکان» نامیده شد. رک. (مشکور، ۱۳۴۹: ۹۷–۹۸)

موسی خورناسی (قرن پنجم میلادی) در *تاریخ ارمنیان* نیز در چند نوبت از جمله در ماجرای دیدار ارشک ارمنی با شاپور ساسانی به نام آترپاتاکان اشاره کرده است. (Moses von Chorene، ۱۸۶۹م.: ۱۶)

در قرآن مجید دو بار از «اصحاب الرس» نام برده شده است: « وَعَاداً وَثَمُودَ وَ أَصْحَابَ الرَّسِّ وَقُرُوناً بَينَ ذَلِک كثِيراً (فرقان، ۳۸)، كذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَثَمُودُ (ق، ۱۲)». یک بار هم در نهج البلاغه از این قوم سخن گفته شده است: « أَينَ أَصْحَابُ مَدَائِنِ الرَّسِّ الَّذِينَ قَتَلُوا النَّبِيينَ، وَأَطْفَأُوا سُنَنَ الْمُرْسَلِينَ، وَأَحْيَوْا سُنَنَ الْجَبَّارِينَ!» (خطبهٔ ۱۸۲: ابن‌ابی‌الحدید، ۲۰۰۷م.: ۲۷۴/۵).

---

[1] Tarawn.
[2] Taurus.
[3] Airyana Vaego.
[4] Vanguhi Daitya.
[5] Strabo.

هرچند نظرات متفاوتی دربارهٔ این قوم ذکر شده، در تفسیر قرآن کمبریج (اوایل قرن پنجم) چنین آمده است: «و بعضی از علما گفته‌اند که آن «رس» به آذربادگان بوده است و گفته‌اند نیز که آن شهر ثمودیان بوده است که صالح پیغامبر ایشان بود» (تفسیر قرآن کمبریج، ۱۳۴۹: ۲۸۱/۱–۲۸۲). در عرائس‌المجالس ثعلبی (ف. ۴۲۷ق.) نیز همین نظر با توضیحات بیشتر تکرار شده است. (ثعلبی، ۱۲۹۳ق: ۲۰۵) نیز رک. (مکارم، ۱۳۷۴: ۱۰۹/۱۵ و ابن‌ابی‌الحدید، ۲۰۰۷م.: ۲۷۶/۵)

در آثار پهلوی که غالباً نزدیک به زمان ظهور اسلام و یا در قرون دوم و سوم نوشته یا تدوین شده‌اند، نیز مطالبی در مورد آذربایجان نوشته شده است. از جمله در کارنامهٔ اردشیربابکان به سفر وی به ارمنستان و آذربایجان (کارنامهٔ اردشیر بابکان، ۱۳۳۹: ۲۲)، در دینکرد هفتم دربارهٔ کشته شدن افراسیاب در اطراف دریاچهٔ چیچست (آذرفرنبغ فرخزاد، ۱۳۸۹: ۲۰۴)، در بندهش دربارهٔ دریاچهٔ چیچست، رود زهابک، آتشکدهٔ کیخسرو، کوه سهند و تخمه‌ای که در آذربایجان می‌روید (فرنبغ دادگی، ۱۳۹۵: ۷۲، ۷۶–۷۷، ۹۱ و ۱۳۴)، در کارنامهٔ انوشیروان دربارهٔ جا دادن ترکان در آلان و آذربایجان (محیط طباطبایی، ۱۳۱۰: ۵۹۳) و در مقالهٔ شهرستان‌های ایران دربارهٔ بنای آذربایجان مطالبی گفته شده است. (جاماسب جی، ۱۳۸۲: ۵۲).

۱– ۲– آذربایجان پیش از اسلام در متون آشوری، یونانی، ارمنی، پهلوی، عربی و فارسی

آنچه در مورد آذربایجان تا پیش از زمان مذکور مطرح شده، اشاره به چند ماجراست:

۱– تقسیم مملکت فریدون میان سلم، تور و ایرج که در این تقسیم بندی، آذربایجان جزو سهم‌الارث سلم قرار می‌گیرد. (بلعمی، ۱۳۵۳: ۱۴۹)

۲– بنای آذربایجان که منسوب است به آذرباد نوهٔ اسود بن سام بن نوح(ع) (مقدسی، ۱۹۰۶م.: ۳۷۵ و مجمل‌التواریخ، ۱۳۱۸: ۱۴۹ و محمد طوسی، ۱۳۸۲: ۱۸۰) و ایران گشنسپ، سپهبد آذربایجان (جاماسب جی، ۱۳۸۲: ۵۲).

۳– نامگذاری نوروز و جشن گرفتن آن از سوی جمشید در سفرش به آذربایجان. (بیرونی، ۱۳۸۶: ۳۲۷)

۴– ظهور زردشت و آیین زردشتی در آذربایجان و در جوار کوه سبلان. (بیرونی، ۱۳۸۶: ۲۹۹–۳۰۱)

۵– فرار افراسیاب به آذربایجان و کشته شدن او در کنار دریاچهٔ ارومیه. (آذرفرنبغ فرخزاد، ۱۳۸۹: ۲۰۴ و مجمل التواریخ، ۱۳۱۸: ۵۰)

۶– اصحاب‌الرس و قتل جالوت در ارومیه. (ابودلف، ۱۳۵۴: ۴۸ و تفسیر قرآن کمبریج، ۱۳۴۹: ۲۸۱–۲۸۲ و ثعلبی، ۱۲۹۳ق.: ۲۰۵)

۷– ساخت آتشکدهٔ دزبهمن یا آذرگشنسپ یا نارالخنسف در آذربایجان. (فرنبغ دادگی، ۱۳۹۵: ۹۱ و ابن خردادبه، ۱۸۸۹م.: ۱۱۹ و بلعمی، ۱۳۵۳: ۹۴۲ و مجمل‌التواریخ، ۱۳۱۸: ۵۰ و ابودلف، ۱۳۵۴: ۴۰ و محمد طوسی، ۱۳۸۲: ۷۴)

۸– حملهٔ سارگن دوم به اورارتو. (Luckenbill ، ۱۹۲۷م: ۸۵–۸۶ و Thureau-Dangin، ۱۹۱۲م.: ۳۱–۳۳)

۹– جنگ اسکندر با داریوش سوم، نقش آتروپات در این جنگ و تشکیل دولت ماد آتروپاتن. (دیاکونوف، ۱۳۴۵: ۵۴۴–۵۴۶)

۱۰– ساخت سد اسکندر یا ذوالقرنین در برابر یأجوج و مأجوج. (مجمل التواریخ، ۱۳۱۸: ۲۷۷ و بیرونی، ۱۳۸۶: ۶۶)

۱۱– حکومت پارکوروس[1] در آذربایجان و حملهٔ مارکوس وروس[2] به آذربایجان. (مشکور، ۱۳۴۶: ۱۰۳–۱۰۴)

۱۲– ازدواج دختر آرتاشس ارمنی با مهرداد پادشاه آذربایجان. (موسی خورنی، ۱۳۸۰: ۲۷)

۱۳– حضور لشکری از آذربایجان در جنگ آرتاوازد پسر تیگران ارمنی با آنتونیوس رومی. (همان: ۱۱۴)

۱۴– سفر اردشیر بابکان به آذربایجان. (کارنامهٔ اردشیر بابکان، ۱۳۳۹: ۲۲)

۱۵– جنگ شاپور دوم ساسانی با ارشک ارمنی در آذربایجان. (Faustus، ۱۸۹۷: ۱۱۴)

۱۶– خسرو دوم اشکانی و مبارزه با ساسانیان در آذربایجان. (موسی خورنی، ۱۳۸۰: ۱۷۵)

۱۷– تعیین کردن انوشیروان مکانی را برای جایگیری ترکان در آذربایجان. (محیط طباطبایی، ۱۳۱۰: ۵۹۳)

۱۸– فرار خسرو پرویز از هرمز به آذربایجان، آغاز سلطنت پرویز و سپس فرار خسرو پرویز از دست بهرام گور. (بلعمی، ۱۳۵۳: ۱۰۸۰–۱۰۸۴ و یعقوبی، ۱۳۸۲: ۲۰۷/۱)

۱۹– فتح آذربایجان به دست مسلمانان. (بلاذری، ۱۳۴۶: ۱۵۶ و یعقوبی، ۱۳۸۲: ۴۵/۲ و طبری، ۱۳۸۳: ۱۹۷۹/۵)

---

[1] Parcorus.
[2] Marcus-Verus

فاتحان و والیان آذربایجان از زمان فتح آن در سال ۲۲ ق. تا زمان مأمون (۱۹۸ق.) این افراد بودند:
ولید بن عقبهٔ بن ابی معیط بن ابی عمرو بن امیهٔ، مغیرهٔ بن شعبه، هاشم بن عتبهٔ بن أبی وقاص، حذیفه بن یمان، عمر بن عتبهٔ، بکیر بن عبدالله و سماک بن خرشه انصاری از طلایه‌داران سپاه اسلام برای فتح آذربایجان بودند. ظاهراً عتبهٔ بن فرقد سلمی که در فتح آذربایجان نیز نقش داشت، نخستین والی این منطقه در زمان خلیفهٔ دوم است. پس از او مغیرهٔ بن شعبه، سعید بن ساریهٔ خزاعی، اشعث بن قیس کندی، سعید بن عاصی، ابراهیم بن مالک بن حارث اشتر، مروان بن محمد بن مروان بن حکم، مسلمهٔ بن عبدالملک، ابوالعباس سفاح محمد بن صول، ابوجعفر برادر سفاح، واضح، یحیی بن سعید حرشی، یزید بن مزید، خزیمهٔ بن خازم بن خزیمه، احمد بن جنید بن فرزندی و علی بن هشام به حکومت این منطقه برگزیده می‌شوند. (بلاذری، ۱۳۴۶: ۱۵۶–۱۶۹ و یعقوبی، ۱۳۸۲: ۴۵/۲–۴۶۱ و طبری، ۱۳۸۳: ۱۹۷۹/۵–۱۹۹۰).

در زمان مأمون، محمد بن رواد ازدی، یزید بن بلال یمنی، محمد بن حمید همدانی، عثمان بن افکل و علی بن مرطائی هریک در مناطقی از آذربایجان، حکومت می‌کنند. (یعقوبی، ۱۳۸۲: ۴۶۱/۲)

۱– ۳– تبریز در متون قرن سوم بعد از اسلام

صاحب روضات الجنان می‌نویسد: «شهر تبریز از بناهایی است که در ظهور اسلام واقع شده، قبل از بنای آن به جای آن و در حوالی و نواحی آن، ده‌ها و قلعه‌ها بوده» (کربلایی تبریزی، ۱۳۸۳: ۱۵). هرچند بنا بر متون بعد از اسلام، محمد بن رواد نخستین کسی است که به دستور مأمون یا زبیده همسر هارون‌الرشید در تبریز، فعالیت شهرسازی کرده و پس از او وجناء بن رواد، قصرها و عمارت‌های با شکوهی ساخته (رک. بلاذری، ۱۳۴۶: ۱۶۹)، از متون آشوری و ارمنی قبل از اسلام چنین فهمیده می‌شود که همان زمان، تبریز شهری کوچک و دارای حصار بوده با باغ‌ها و مراتعی آباد و پرنعمت؛ اما در اثر جنگ‌های متوالی ساسانیان با ارمنیان و رومیان آسیب دیده و محمد بن رواد (در حدود سال‌های ۱۷۵–۱۹۸ق.) دستور گرفته این شهر را دوباره جلال و جمال ببخشد.
ابن خردادبه در سال ۲۳۱ق. در زمان حکومت محمدبن رواد به تبریز آمده و ظاهراً نخستین کسی است که بعد از اسلام نامی از این شهر برده است؛ رک. (ابن خردادبه، ۱۸۸۹م: ۱۱۹). در سال ۲۴۴ق. قسمت اعظم شهر به زلزله خراب شده و متوکل عباسی دستور عمارت مجدد آن را داده است. (محمدتبریزی، ۱۳۸۱: ۴۳۹)

۱– ٤– تبریز در متون فارسی قرن چهارم

نخستین متن فارسی که در آن نام تبریز رفته است، «حدودالعالم من المشرق إلی المغرب» است که در سال ۳۷۲ ق. نگارش شده و در آن، تبریز به صورت شهرکی خُرد و با نعمت و آبادان معرفی می‌شود که از گرد آن دیوار یا قلعه‌ای کشیده شده است که بانی آن علا بن احمد بوده است. (حدودالعالم من المشرق الی المغرب، ۱۳۶۲: ۱۵۸) البته پیش از حدودالعالم در متون تاریخی عربی همچون فتوح البلدان بلاذری(ف. ۲۷۹ق.) و تاریخ یعقوبی(ف. ۲۸۴ق.) و متون جغرافیایی عربی همچون المسالک و الممالک ابن خردادبه(۲۳۲ق.)، البلدان ابن فقیه(۲۹۰ق.)، مسالک‌الممالک اصطخری(ف. ۳۴۶ق.) و رحلهٔ ابن حوقل(۳۶۷ق.) ذکر تبریز رفته و به نظر می‌رسد مصنف حدودالعالم در تحریر کتاب خود به آنها نیز نظری داشته است. پس از حدود العالم نیز در قرن چهارم، در متون عربی همچون احسن التقاسیم فی معرفهٔ الأقالیم مقدسی، مطالبی مختصر در مورد تبریز آمده است.

۱– ٥– تبریز در متون فارسی قرن پنجم

در این قرن مهم‌ترین سند تاریخی دربارهٔ تبریز، سروده‌های قطران تبریزی و سفرنامهٔ ناصرخسرو است. شرف الزَّمان حکیم ابومنصور قطران عَضُدی تبریزی (درگذشتهٔ ۴۶۵ هـق. در تبریز) شاعری هم‌دوران با شَدّادیان و رَوادیان بود که در منطقهٔ شادآباد تبریز به دنیا آمد و در قبرستان سرخاب تبریز به خاک سپرده شد. او از طبقهٔ دهقانان بود و ظاهراً در همان محلهٔ شادباد صاحب عمارتی بود که گروهی آن را تصاحب می‌کنند و سپس در کنار قصر ابوالخلیل جعفر(از خانواده شدّادیان گنجه است) عمارتی نو بنا می‌کند. رک. (قطران، ۱۳۶۲: ۴۹۳) قطران در دیوانش امیر ابومنصور وهسودان بن محمد (حکومت ۴۱۰ تا ۴۵۰ق.) و ابونصر مملان بن وهسودان(۴۵۰ق.) از حکمرانان آل مسافر را مدح کرده است. او در دو قصیده به زلزلهٔ سال ۴۳۴ق. اشاره کرده است و از لحنش پیداست که ویرانی و آسیبی جدی به شهر وارد شده است:

فراز گشت نشیب و نشیب گشت فراز — رمال گشت جبال و جبال گشت رمال
دریده‌گشت زمین و خمیده‌گشت نبات — دمنده گشت بحار و رونده گشت جبال
(همان: ۲۰۹)

آن خلق همه گشت به یک ساعت مرده — و آن شهر همه گشت به یک ساعت ویران
...زان گه که پدید آمده عالم را بنیاد — زان گه که پدید آمده گیتی را بنیان
این زلزله نشنید کس اندر همه گیتی — وین ولوله نادید کس اندر همه کیهان
(همان: ۲۴۹–۲۵۰)

پیش از اشاره به این زمین‌لرزه، قطران شهر تبریز را وصف می‌کند و در این توصیف به قدمت دویست سالهٔ شهر اشاره می‌کند که دقیقاً به زمان محمد بن رواد می‌رسد. در زبان قطران، شهر تبریز چنین است: خوشترین شهر در جهان به لحاظ امنیت، ثروت و زیبایی است؛ برج و باروهایی بلند و طولانی دارد و دویست سال است که مردم در عمران و آبادانی آن کوشیده‌اند؛ مردمش زیبارو و توانگرند. همه در ناز و نعمت زندگی می‌کنند. هیچ کس به مال دیگری چشم ندوخته است. حکومتش سخت‌گیر نیست و هرکسی آزادانه می‌تواند در پی خواسته‌اش باشد، چه در طاعت ایزد، چه در کسب فضایل، چه در کسب شهرت و ثروت و چه در خوشگذرانی و عیش و عشرت. (همان: ۲۰۹–۲۱۰ و ۲۴۹)

جالب اینجاست که توصیفی مشابه از تبریز را مقدسی در احسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم نیز دارد. با اینکه اردبیل را مرکز حکومت ولایت آذربایجان می‌نویسد اما وقتی به معرفی تبریز می‌رسد، می‌گوید: «تبریز و مایدریک ما تبریز، هی الذهب الابریز و الکیمیاء العزیز و البلد الحریز، یختار علی مدینة السلام و تباهی بها اهل الاسلام. تجری خلالها الانهار و تمید فی سوادها الاشجار و لاتسأل عن رخص الاسعار، و کثرة الثمار. الجامع وسط البلد و طیبها لایُحَدّ» (مقدسی، ۱۹۰۶م: ۳۷۸).

ابن مسکویه (ف. ۴۲۱ق.) نیز در زیبایی تبریز می‌نویسد: «و تبریز هذه مدینة جلیلة و علیها سور حصین و حوالیها غیاض و اشجار مثمرة و هی حصینة و أهلها ذو بأس و نجدة و یسار» (۲۰۰۳م.: ۲۵۴/۱–۲۵۵)

ناصر خسرو نیز در سفرش به حج، در ۱۶ صفر ۴۳۸ق. به تبریز می‌رسد و از زمین‌لرزهٔ سال ۴۳۴ق. و دیدارش با قطران می‌گوید. همو می‌نویسد: «آن شهر قَصَبهٔ آذربایجان است، شهری آبادان. طول و عرضش به گام پیمودم؛ هریک هزار و چهارصد بود» (ناصرخسرو، ۱۳۷۰: ۷–۸).

۱- ٦- تبریز در متون فارسی قرن ششم

از سال ۴۹۴ق. پای سلجوقیان به تبریز باز شده بود و در قرن ششم اهمیت شایانی برایشان داشت. رک. (مینورسکی، ۱۳۳۷: ۱۳) در کتاب «مجمل التواریخ و القصص» که به قلم نویسندهٔ نامشخصی در ۵۲۰ ق. تحریر شده است به قدرت گرفتن سلجوقیان و سیاست کردن سلطان جیوشبک در تبریز اشاره شده است (مجمل التواریخ، ۱۳۱۸: ۴۱۵) در همین قرن ترجمهٔ فارسی مسالک و ممالک اصطخری را داریم و ظهور مجیرالدین بیلقانی را که اتابک شمس‌الدین ایلدگز(ف. ۵۷۱ق.) از اتابکان آذربایجان را مدح کرده و با اشاره به فتح تبریز، آرزو کرده است با عدالت سلطان شهر چنان بهشتی شود که مردمش آرزوی روضه رضوان نکنند. (مجیر، ۱۳۵۸: ۸۲)

خاقانی که از شروان به تبریز مهاجرت کرده بود، تبریز را مانند صدفی توصیه می‌کند که از او محافظت می‌کند.(خاقانی، ۱۳۹۳: ۶۸) این مسئله نیز امنیت حاکم بر شهر را نشان می‌دهد. شهری که در قرن چهارم پذیرای اسدی توسی شده بود، در قرن پنجم پذیرای فلکی شروانی، انوری ابیوردی، مجیرالدین بیلقانی، خاقانی شروانی، ظهیرالدین فاریابی و بسیاری دیگر می‌شود و با تدفین این نامداران در قبرستان سرخاب تبریز، آن مکان به مقبرةالشعرای تبریز تبدیل می‌گردد.

خاقانی قصد عزیمت به خراسان داشته اما در ری مانع رفتن او شده بودند. آب و هوای ری نیز برایش سازگار نبود. در این حال او حاضر می‌شود جمیع اندوخته‌هایش را بدهد تا او را گرفتار نکنند و بگذارند به تبریز برگردد.(همان: ۱۵۵ و ۴۴۴) او در تبریز زندگی مرفهی نداشته اما از داشتن نیم نانی و در ساحل مهران رود بودن، اظهار رضایت می‌کند. (همان: ۲۰۸)

خاقانی در مرثیهٔ شیخ‌الإسلام عمدةالدین محمد بن اسعد توسی نیشابوری شافعی معروف به حفده می‌گوید:

تـــب ریـزهـای بدعـت تبـریـز بـرگرفـت — تبریز شد ز رتبت او روضةالسـلام
من خاک خاک او که ز تبریز کوفه ساخت — خاکی‌است کاندرو اسدالله کند کنام

(همان: ۳۰۲-۳۰۳)

نجم کبری (ف. ۶۱۸ق.) هم در جوانی به تبریز آمده و در سلک مریدان امام حفده (ف. ۵۷۱ق.) درآمده بود. (شمس تبریزی، ۱۳۹۱: ۴۹۵)

بار دیگر خاقانی قصد عزیمت از شهر می‌کند و این بار به ارزروم و ارمن (همان: ۲۴۳ و ۸۶۳ و ۹۰۵)، اما در هیچکدام مأمنی چون تبریز نمی‌یابد و دوباره به شهر برمی‌گردد. خاقانی عدالت قاضی‌القضات شهر، عمر بن عبدالعزیز را نیز ستوده است. (همان: ۸۵۵)

ظهیر فاریابی (ف. ۵۹۸ق.) در قطعه‌ای عزالدین ابوالقاسم یحیی بن شرف‌الدین محمد (مقتول ۵۹۲ ق.) را مدح می‌کند. (ظهیر، ۱۳۸۱: ۲۰۰) امامزاده یحیی که از نقبای قم و ری بود، در قم مدفون است و در تاریخ حیات او سخنی از حضورش در تبریز گفته نشده است. از این سرودهٔ ظهیر چنین دانسته می‌شود که عزالدین یحیی مدت کوتاهی در تبریز مقام قضاوت داشته است. رک. (ظهیر، ۱۳۸۱: ۳۱۴)

اثیرالدین اخسیکتی (ف. ۶۰۹ق.)، یکی دیگر از شاعرانی که از خراسان به آذربایجان مهاجرت کرده بود، تبریز را «مصر اعظم» خطاب می‌کند و نشان می‌دهد در اواخر قرن ششم تبریز دیگر شهری بزرگ و کمال یافته شده بود:

قاصدا! یک ره به تبریز آی و رخسارش ببین — مصر اعظم دارملک ماه کنعانی نگر

(اثیر، ۱۳۳۷: ۳۶۵)

۱ - ۷- تبریز در متون فارسی قرن هفتم

سعدالدین وراوینی در ذیل کتاب مرزبان‌نامه (۶۲۲-۶۱۷ق) به کتابخانه‌ای اشاره می‌کند که ابوالقاسم هارون بن علی وزیر ازبک بن محمد بن ایلدگز در مسجد جامع تبریز تأسیس کرده بود. به گفتهٔ وراوینی در این کتابخانه بیش از هزار مجلد فراهم کرده بودند در انواع علوم از قبیل ادبیات عربی، مذهب، احکام، حدیث، تفسیر، طب، نجوم، انواع رسائل و دواوین اشعار و اسمار و تواریخ و سفینه‌های مشحون از فرائد و قرآن‌های خطی نفیس. همچنین ده کاتب در آن کتابخانه مأمور بودند از کتاب‌های ارزشمند نسخه‌نویسی کنند و وراوینی از وزیر درخواست کرده بود که کتاب او را هم در این کتابخانه گذاشته نسخی از آن کتابت کنند. (سعدالدین وراوینی، ۱۳۵۵: ۵۴۴-۵۸۳)

خواجه نصیرالدّین توسی (ف. ۶۷۲ق.) رساله‌ای در باب قبلهٔ تبریز تصنیف کرده است که در آن با براهین هندسی سمت قبلهٔ تبریز را معین کرده است. رک. (مدرس رضوی، ۱۳۷۰: ۵۵۷)

کتابی که نام تبریز در آن بیشترین بسامد دارد، دیوان کبیر مولانا جلال‌الدین بلخی (ف. ۶۷۲ ق.) است. او پس از عشق شمس تبریزی، عاشق تبریزی می‌شود که شمس را در خود پرورده است. او تبریز را با الفاظی چون فردوس برین، دریایی از جواهر و دُرَر، عرش مکین، جان زمین، نکو آیین، معظّم، کعبه عالم، رشک چین، خانه اجابت و دل‌خانه دعا، بغداد جهان، بحر گهر، مفخر آفاق، بصر، دل و جان، جان بنده، خوش جای، خلد برین، دریاوش، دریای معانی، قبله و مشرق توصیف می‌کند که خاک آن صفای کوثر دارد و خاصیت چشمه حیوان.

مولانا در پی شمس به تبریز آمده است و برخی توصیفاتش این حضور را نشان می‌دهد،[۱] از جمله غزلی که با این ابیات آغاز می‌شود:

---

[۱] ابیاتی را می‌توان شاهد این مدعا دانست؛ مانند
چو با تبریز گردیدم ز شمس‌الدین بپرسیدم / از آن سری کز او دیدم همه ایجاد صورت را (مولوی، ۱۳۷۸: ۱/ ۴۶)
وانگهی این مست عشق اندر هوای شمس دین / رفته تبریز و شنیده: رو تو را آنجا چه کار؟ (همان: ۲/ ۲۹۸)

دیده حاصل کن دلا آنگه ببین تبریز را / بی‌بصیرت کی توان دیدن چنین تبریز را
هر چه بر افلاک روحانی‌ست از بهر شرف / می‌نهد بر خاک پنهانی جبین تبریز را
پا نهادی بر فلک از کبر و نخوت بی‌درنگ / گر به چشم سِر بدیدستی زمین تبریز را
(مولوی، ۱۳۷۸: ۹۹/۱)

مولانا در دفتر ششم مثنوی نیز داستانی را نقل می‌کند که در شهر تبریز به وقوع پیوسته است. در آن داستان نیازمندی بر سر خاک یک محتسب نیکوکار تبریزی به نام بدرالدین عمر زاری می‌کند و یاری می‌طلبد و حاجتش روا می‌شود. رک. (مولوی، ۱۳۹۳: ۱۳۹/۶–۱۵۳) مولانا این بار از زبان آن نیازمند در وصف تبریز می‌گوید:

اُبرُکی یا ناقَتی طابَ الامور / انَّ تبریزاً مُناخاتُ الصُّدور
اِسرَحی یا ناقَتی حَولَ‌الریاض / انَّ تبریزاً لنا نِعمَ المُفاض
ساربانا بار بگشا ز اشتران / شهر تبریزست و کوی گلستان
فر فردوسیست این پالیز را / شعشعه عرشیست این تبریز را
هر زمانی نور روح‌انگیز جان / از فراز عرش بر تبریزیان
(مولوی، ۱۳۹۳: ۱۴۳/۶)

همچنین مولانا در این عصر، تبریز را «دارالملک» خطاب می‌کند (همان) چرا که تبریز در هنگام فرمانروایی اباقا (۶۶۳–۶۸۰ق.) پایتخت رسمی حکومت ایلخانان مغول شده بود. (مینورسکی، ۱۳۳۷: ۱۸) در فیه ما فیه هم حکایتی نقل می‌شود که در تبریز واقع شده است و در آن شیخی هندوستانی که قصد بزرگی داشته در زاویهٔ شیخی در تبریز فرود می‌آید اما از درون زاویه ندا می‌آید که شیخ را دیدن برای تو زیان دارد و هندی متنبه شده، برمی‌گردد. (مولوی، ۱۳۸۶: ۲۴۸–۲۴۹) این مسئله هم گویای اهمیتی است که مولانا برای شیوخ تبریز قائل بوده است.

در مقالات شمس تبریزی، چندین حکایت نقل شده که محل وقوعشان تبریز بوده است. مهم‌ترین آنها ماجرای احمد غزالی با پسر شحنهٔ تبریز یا حاکم تبریز است (شمس تبریزی، ۱۳۹۱: ۳۲۴/۱–۳۲۵) که فخرالدین عراقی نیز این واقعه را به شعر کشیده است. (عراقی، ۱۳۳۸: ۳۵۶)

مسئلهٔ دیگری که در مقالات مطرح شده، این است که برخی مشایخ صوفیه مولانا جلال‌الدین را ملامت می‌کردند که: «دریغا نازنین پسر بهاء ولد بلخی، متابع تبریزی بچه‌ای شد. خاک خراسان متابعت خاک تبریز کند؟» شمس در جواب ایشان می‌گوید: «او دعوی صوفی‌ای و صفا کند، او را این قدر عقل نباشد که خاک را اعتبار نباشد. اگر استنبولی را آن باشد، واجب باشد بر مکی که متابعت او کند» (شمس تبریزی، ۱۳۹۱: ۱۳۸/۲–۱۳۹). سپس شمس به حدیث «حب الوطن من الایمان» اشاره می‌کند و می‌گوید: « مقصود از آن وطن مکه نیست ... آن وطن حضرت خداست که محبوب و مطلوب مؤمن است» (همان: ۱۳۹/۲). این حکایت را عیناً افلاکی هم در مناقب آورده است. (افلاکی، ۱۳۶۲: ۶۳۳–۶۳۴)

در تاریخ جهانگشا (۶۵۰ تا ۶۵۸ق.) اثر عطاملک جوینی به اتفاقات بسیاری در اواخر خوارزمشاهیان و در دورهٔ مغول اشاره شده که در تبریز رخ داده است و اکثر این موارد در کتب تاریخ تبریز، البته با ارجاعاتی به کتب متأخر، مضبوط است. اما دو نکتهٔ جالب شایسته است که در این بخش بازگو شود که یکی از آنها تصرف تبریز است که به دست یمه انجام شده اما بدون خونریزی! در حالی که مغول بسیاری از شهرها را قتل عام کرده و آتش زده بود. در این مورد جوینی فقط می‌نویسد: «تبریز را ایل کرد» (جوینی، ۱۹۱۱م.: ۱۱۶/۱). برای اطلاعات بیشتر رک. (مینورسکی، ۱۳۳۷: ۱۶–۱۷ و حواشی کارنگ بر آن)

ایا تبریزِ خوش‌جایم، ز شمس‌الدین به هیهایم / زنم لبیک و می‌آیم بدان کعبه لقای تو (همان: ۵/ ۳۱)
جانب تبریز رو از جهت شمس دین / چند در این تیرگی همچو خسان می‌زخی (همان: ۶/ ۲۴۰)

دومین نکتهٔ مهم که در تاریخ جهانگشا ذکر شده و در کتب دیگر به آن کم توجه شده است، حکومت شرف‌الدین خوارزمی در تبریز است. جنتمور یکی از سرداران مغول بود که بعد از فتح خوارزم حکومت آن قسمت به او سپرده می‌شود و او که تا ۶۳۳ق. حکومت می‌کند، شرف‌الدین خوارزمی را به وزارت خود انتخاب کرده بود. پس از مرگ جنتمور، وزرای مغول قسمت‌های مختلف کشور را بین خودشان تقسیم می‌کنند (رک. جوینی، ۱۹۱۶م: ۲۶۸/۲-۲۷۳) و تا سال ۶۴۱ق. که امیر ارغون به حکومت می‌رسد، هرگونه ظلم و فسادی که می‌توانستند در حق مردم ایران روا می‌دارند. نمونه‌ای از کارهای شرف‌الدین خوارزمی را در تبریز، جوینی چنین آورده است: «در شهر نفیر عورات و زفیر ایتام و تضرع مصلحان و نالهٔ مفسدان و استغاثت مظلومان و نفرین درویشان به آسمان می‌رسید. در هر گوشه‌ای شکنجه‌ای و در هر خانه‌ای بیگانه‌ای و در هر منزلی موکلی. نه خوف خالق وازع، نه ملامت و شرم از خلایق رادع ... چون صحن تبریز پاک برفت، از آنجا به شهر قزوین رفت» (همان: ۲۷۶/۲).

و ظلم نام‌برده به اندازه‌ای است که جوینی او را «شرّ فی الدین» خطاب می‌کند و او را از حجاج بن یوسف نیز بدتر می‌داند. (همان: ۲۶۳/۲ و ۲۷۸) او در تبریز به یک بیماری مبتلا می‌شود که وقتی به توس می‌رسد از پا در می‌آید. (همان: ۲۷۸/۲) به گفتهٔ جوینی در اعمال شرّ شرف‌الدین در تبریز، جمال‌الدین علی تفرشی نیز دست داشت و او را معاونت می‌کرد. (همان: ۲۸۰/۲)

سعدی هنگام برگشت از سفر حج، به تبریز می‌آید. چون به تبریز می‌رسد پس از دیدن فضلا، علما و صلحای شهر به دیدن خواجه علاءالدین و خواجه شمس‌الدین صاحب دیوان می‌رود. آنان که مشغول گفت‌وگو با اباقاخان بودند، با دیدن سعدی از اسب پیاده می‌شوند و نزد او شتافته، به دست و پایش می‌افتند. چون سلطان اباقا این حال را مشاهده می‌کند، سعدی را به حضور می‌طلبد. شیخ نخست قبول نمی‌کند اما با اصرار ایشان به خدمت سلطان می‌رسد. سلطان از سعدی می‌خواهد نصیحتش کند و او سلطان را با دو بیت شعر به عدل و انصاف دعوت می‌کند. رک: (سعدی، ۱۳۸۵: ۱۲۰۹-۱۲۱۰)

سعدی در بوستان نیز از یک زاهد تبریزی حکایتی می‌کند که دزدی به خانه‌اش آمده بود؛ زاهد جامه‌اش را به او بخشیده و اجازه داده بود که فرار کند. (همان: ۴۲۱)

حکایتی هم در مقدمهٔ دیوان عراقی (و.۶۱۰ف. ۶۸۸ق.) نوشته شده است به این صورت که شیخ فخرالدین عراقی از بازرگانی که وجوهات شرعی خود را نزد او آورده بود، هیچ قبول نمی‌کند و از کشیشی که در هر ماه دو نوبت به خدمت شیخ می‌رسید، دو کیسه می‌پذیرد. یکی از آن دو کیسه را نزد کیسه بازرگان می‌گذارد و از او می‌خواهد هر دو را بردارد و چنین انگارد که در تجارتش سود کرده‌است. چون از بازرگان ماجرا را می‌پرسند، می‌گوید که او در دلش می‌گفته اگر با آن میزان پول به جای پرداخت وجوهات شرعی، چرم می‌خرید و به تبریز می‌فرستاد و آنجا می‌فروخت، سرمایه‌اش دوبرابر می‌شد و چون نیتش خالص نبوده، شیخ فهمیده و وجه او را قبول نکرده است. (عراقی، ۱۳۳۸: ۵۹) و چنین دانسته می‌شود که داد و ستد چرم در بازار تبریز در آن زمان رونق داشت.

در همین قرن مجدالدین ملک محمود بن مظفر تبریزی (ف. ۶۹۶ق.) حاکم وقت شهر، آیگونتمور را مدح گفته است. (ملک‌محمود تبریزی، ۱۳۸۷: ۱۷۳-۱۷۴) ملک محمود، حکمرانی هولاکوخان مغول (۶۶۳-۶۵۱ق.)، اباقاخان (۶۸۰-۶۶۳ق.)، سلطان احمد تکودار (۶۸۰-۶۸۳ق.)، ارغون خان (۶۹۰-۶۸۳ق.)، گیخاتو (۶۹۴-۶۹۰ق.)، بایدو (۶۹۴ق.) و غازان خان(۷۰۳-۶۹۴ق.) را در آذربایجان دیده است اما ایشان را مدح نگفته است و در دیوانش نام بسیاری از افراد گمنام همچون آیگونتمور مذکور وجود دارد. در این قصیده دانسته می‌شود که آیگونتمور به قصد ری که حاکمش «سکه» فرار کرده بود[1] لشکر کشیده و همراه خود یک دبیر و یک شاعر برده بود که ملک محمود مظفر جزو آنها بود. او در قصیدهٔ مذکور نام چند تن دیگر را نیز می‌برد از جمله: صفی‌الدین هندو (طلایه دار سپاه)، شمس‌الدین حاجی، جلال برهانی، جمال‌الدین قاپچی، یاغمور، شاد بهر، خسرو، قوتلوغ تیمور، صدرالدین مسعود بن مظفر(برادر ملک محمود)، و مجدالدین محمد تبریزی(پسر عموی ملک محمود) که به جز دو مورد اخیر، از بقیه اطلاع چندانی در دست نیست. از آنجایی که ملک محمود در جوانی درگذشته است (رک. ملک‌محمود تبریزی، ۱۳۸۷: ۱۶۲) می‌بایست این حادثه در اواخر عمر او و زمان گیخاتو، بایدو یا غازان خان اتفاق افتاده باشد و «ایگون تیمور» یکی از اولاد هولاکو باشد که در آن دوران در تبریز امارتی داشته و هنگام آشفتگی اوضاع ری بدانجا لشکر کشیده بود.

---

[1] رسید ایلچی‌ای ناگهان ز جانب ری کز آن میان، «سکه» برخوانده است باب فرار (ملک‌محمود تبریزی، ۱۳۸۷: ۱۷۳)

در قطعه‌ای دیگر صدرالدین احمد بن عبدالرزاق خالدی زنجانی (مقتول ۶۹۷ق) معروف به صدرالدین چاوی را به استهزا گرفته است. او که در زمان گیخاتو در اوج قدرت بود، قصد داشت زنجان را نیز مانند تبریز آباد کند که در زمان بایدو از وزارت برکنار می‌شود و زمان غازان‌خان به قتل می‌رسد و به این ترتیب نمی‌تواند به خواسته‌اش برسد. ملک محمود نیز این آرزوی او را ناممکن دانسته است. (۱۳۸۷: ۱۸۰)

در قرن هفتم مارکوپولو به تبریز سفر کرده بود. در سفرنامهٔ او تبریز شهری بسیار بزرگ، آباد، مجلل و باشکوه توصیف شده است. او به پیشهٔ غالب مردم شهر که تجارت بوده اشاره کرده و منسوجات ابریشم و حریر و زربفت آن را شهرهٔ آفاق برشمرده است. همو دربارهٔ تجارت جواهر و انواع و اقسام احجار کریمه می‌نویسد: «قاطبهٔ تجار و بازرگانان فرنگستان به خصوص ایتالیایی‌ها و از جمله ژنی‌ها برای انجام امور تجارتی و خرید کالاهای پرسود گوناگون و کمیاب به بازارهای تبریز هجوم می‌آورند و سنگ‌های گرانبها را از گوهرفروشان این شهر با شکوه ابتیاع می‌کنند» (باریسوویچ، ۱۳۳۴: ۱۳۸).

۱- ۸- تبریز در متون فارسی قرن هشتم

در اوایل این قرن در کتاب ارزشمند *تاریخ وصاف* (۷۱۲-۶۹۹ق.) دربارهٔ ایلخانان مطالب بسیاری نوشته شده که از آن جمله جلوس غازان‌خان و آغاز سلطنتش در تبریز است که در ذی‌الحجهٔ سال ۶۹۴ق. انجام گرفته است. (وصاف، ۱۲۶۹ق.: ۳۲۳) پنج ماه بعد، در نوروز، برابر با جمادی الاول ۶۹۵ق. غازان‌خان فرمان می‌دهد تمامتِ مغول و اُیغور، صغیراً و کبیراً، اسلام آورند و از محرمات آن دوری کنند (همان: ۳۲۴) و به قولی اسلام را دین رسمی کشور اعلام می‌کند. جالب اینکه حدود دویست سال بعد (۹۰۶ق.) شاه اسماعیل صفوی هم در تبریز مذهب رسمی کشور را تشیع اعلام کرد. (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴۶۸/۴ و عالم آرای صفوی، ۱۳۵۰: ۶۴) همام تبریزی (و. ۶۳۶، ف. ۷۱۴ق.) پس از قطران، دومین شاعر مشهور تبریزی است. داستانی از دیدار او با سعدی در تذکرةالشعرای دولتشاه سمرقندی ذکر شده است که در آن شیخ سعدی برای دیدار همام که صاحب عز و جاهی بوده، به حمام می‌آید و طاسی آب بر سر او می‌ریزد. همام که او را به صورت نمی‌شناخت، اعتراض می‌کند و زبان به تحقیر وی می‌گشاید، اما سعدی با حاضر جوابی فضل خود را نشان می‌دهد و همام پی می‌برد که او شیخ سعدی است. (دولتشاه سمرقندی، ۱۳۱۸: ۲۰۴) مصراع بیتی که سعدی در حمام به همام گفته، «در میان من و معشوق همام است حجاب» پیش از تذکرهٔ دولتشاه (۸۹۲ق.) در یکی از غزلیات سیف فرغانی (ف. ۷۴۹ق.) به صورت تضمین آمده است. (سیف‌الدین فرغانی، ۱۳۶۴: ۳۸۱)

در نزهةالقلوب حمدالله مستوفی (۷۴۰ق.) یک رباعی در بدگویی از مردم تبریز ذکر شده که همام آن را جواب داده است. مستوفی گفته است: «[تبریزیان] در صحبت و دوستی سخت سست نهادند و در این معنی گفته‌اند:

هرگز نشود به طبع تبریزی دوست — مغزند همه جهان و تبریزی پوست
آن را که به دوستی نیابی صادق — گر نیز غریب است که تبریزی‌خوست

مولانا همام الدین تبریزی در جواب گفته است:

تبریز نکو و هرچه ز آنجاست نکوست — مغزند، مپندار تو ایشان را پوست
با طبع مخالفان موافق نشوند — هرگز نشود فرشته با دیوان دوست

و من این دو رباعی گفته‌ام:

تبریز چو جنت است و قومش ز صفا — چون آینه‌اند پاک از زنگ جفا
گفتی که به دوستی نه صادق باشند — از آینه جز عکس نگردد پیدا

تبریز بهشت است و گروهش چون حور — حوری بود از لطف ز بد فعلی دور
با ناکس و ناجنس نمی‌آمیزند — زیرا نشود جمع به هم نتن و بخور

(حمدالله مستوفی، ۱۳۳۶: ۸۸)

امام نورالدین خطاب به همام تبریزی گفته است:

جهان بر جنت المأوای تبریز　　برد غیرت به انفاس همامی

(همام، ۱۳۵۱: ۱۸۴)

بیت مشهور دیگر همام این است:

شکر از مصر به تبریز میارید دگر　　کان شکر را چه محل؟ این شکرستان اینجاست

(همان: ۶۷)

که ظاهراً خبر از این می‌دهد که در قرن هفتم و هشتم از مصر به تبریز شکر آورده، می‌فروختند. همام در مدح شرف‌الدین هارون بن شمس‌الدین، از او می‌خواهد تبریز و هوای دلکشش را فراموش نکند و آن شهر را مورد عنایت قراردهد. (همان: ۱۹) همو در یک مثنوی اخوانیه، دوستان خود را در تبریز می‌ستاید که از آن مثنوی، آرامش حاکم بر شهر و خشنودی شاعر استنباط می‌شود. (همان: ۱۸۹–۱۹۱)

خواجه رشیدالدّین فضل‌الله (و ح ۶۴۸ق، ف ۷۱۸ق) یکی از تأثیرگذارترین رجال علمی و سیاسی در تبریز بود. او از سال ۶۹۷ق وزارت غازان خان را برعهده گرفته بود و در این مدت علاوه بر تصنیف کتب متعدد، شهرک دانشگاهی ربع رشیدی را در شمال شرقی تبریز احداث کرد و چندین ده و قریه آباد پر عایدات را بر آن مؤسسات علمی وقف کرد. (رک. مقدمهٔ مینوی بر رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۵۶: سی و چهار)

در مجموعه‌ای به نام وقفنامهٔ ربع رشیدی، مجموعه‌ای از اسناد موقوفات آن منطقه گرد آمده است که برخی اطلاعات تاریخی از اوضاع وقت تبریز در آن مجموعه یافته می‌شود؛ از جمله اینکه شخصی به نام مجدالدین عبدالله بن عمر بن محمد، قاضی‌القضاهٔ تبریز بوده (همان: ۲۵) و حق‌الزحمهٔ واعظان معتبر شهر در یک سال به نقد رایج تبریز شصت دینار(هر دینار تقریباً برابر با ۴/۳ گرم سکهٔ مضروب طلا) به همراه روزانه پنج من (برابر با پانزده کیلوگرم) نان گندم بوده است. (همان: ۱۲۹)

خواجه رشیدالدین فضل‌الله در کتاب جامع‌التواریخ نیز به حملهٔ سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه از تبریز به گرجستان اشاره کرده است که موفق می‌شود لشگر گُرج، اَرمن، آلان، سَریر، لَکزیان، قِپچاق، ابخاز و خانات را سرکوب کند و ملوک مصر و شام را به اطاعت از خود وادارد. (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۹۱۱م: ۲۸–۳۰)

حکیم نزاری قهستانی (و. ۶۴۵، ف. ۷۲۱ق.) شاعری بیرجندی است که در سال ۶۷۸ق. سفری به آذربایجان، اران، ارمن و گرجستان داشته و حدود دو سال در شهرهای این مناطق اقامت کرده است. او در غزلی، باغ گریزآباد را از این حیث که در آن همه اسبابِ عیش و کامرانی وجود دارد، به شهر تبریز تشبیه می‌کند. (نزاری، ۱۳۷۱: ۲۵۴/۲) این نیز بازگوکنندهٔ آبادانی و فراخی نعمت این شهر در آن زمان است.

در کتاب «تاریخ سلاجقه» یا «مسامرةالأخبار و مسایرةالأخیار» تألیف «خواجه کریم‌الدین محمود بن محمد آقسرایی» در حدود (۷۱۶ تا ۷۳۶ق.)، به وزارت و منصب صاحب دیوانی تاج‌الدین علیشاه جیلانی در تبریز اشاره شده است. در این کتاب می‌خوانیم: «الحق وزیری صاحب خیر بود و مسجد جامعی در تبریز اساس نهاده است که غیر از مسجد جامع دمشق مثل آن(مسجد جامع علیشاه) در جهان در هیچ اقلیمی نشان نمی‌دهند و نظیر ندارد و بدان بنا خیر به سعادت **إِنَّمَا يعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَى أُولَئِک أَنْ يكونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ** مخصوص است» (آقسرایی، ۱۳۶۲: ۳۱۴–۳۱۵).

یکی از کتاب‌های ارزشمند این دوره، *سفینهٔ تبریز* است. این مجموعه شامل خلاصهٔ ۲۰۹ کتاب یا رساله‌ای است که در کتابخانهٔ ربع رشیدی محفوظ بود و در سال‌های ۷۲۰ تا ۷۲۳ق. تحریر شده است. کاتب این اثر «ابوالمجد محمد بن ملک مسعود بن مظفر تبریزی» از خاندان ملکیان تبریز است که هم در حکومت نقش داشتند و هم از علما و ادبای شهر به حساب می‌آمدند. (گلی و ایمانی، ۱۳۹۳: ۹۴–۱۰۴)

در این اثر با نام و چند سروده از شاعرانی تبریزی به نام‌های اسعد تبریزی، امین‌الدین حاجی بله، صاین‌الدین تبریزی، قطب‌الدین عتیقی تبریزی(ف. ۶۷۵ق.)، ملک مسعود تبریزی، مجدالدین محمد تبریزی و نجم‌الدین زرکوب تبریزی آشنا می‌شویم (رک. ملک‌محمود تبریزی، ۱۳۸۷: ۱۵–۳۰) که تقریباً گمنامند و در منابع قدیمتر یافتن تذکره‌ای از ایشان میسر نشد.

یکی از رسائل موجود در این سفینه، کتاب تاریخ تبریز(متعلق به ۶۷۱ق.) است که از بنیاد تبریز به فرمان زبیده خاتون همسر هارون‌الرشید در تاریخ ۱۷۵ق. خبر می‌دهد. (محمدتبریزی، ۱۳۸۱: ۴۳۹) این قول در منابع پیشین سابقه نداشت اما پس از سفینه(۷۲۳ق.) شاهدیم که در *نزهة‌القلوب*(۷۴۰ق.)، *تذکرة‌الشعرا*(۸۹۲ق.)، *حبیب‌السیر*(پیش از ۹۴۲ق.)، *هفت اقلیم*(۱۰۰۲ق.)، *مجالس‌المؤمنین*(پیش از ۱۰۱۹ق.) و بسیاری دیگر، تکرار می‌شود.

مورد دیگر اشاره به زلزله‌های به وقوع پیوسته در تبریز است که در متون سابق تنها به یکی دو مورد اشاره شده بود اما در این مجموعه چند مورد ذکر می‌شود و پس از آن در کتاب‌های سابق‌الذکر نیز شاهد اشاره بدان‌هاییم. می‌توان چنین نتیجه گرفت که اثر مکتوب در سفینه از روی اثری متعلق به دورهٔ اباقاخان(۶۷۱ق.) کتابت شده است و آن کتاب مورد استفادهٔ حمدالله مستوفی و دیگران در قرن هشتم و نهم بوده است.

در همین رساله، ضمن حکایتی، از شخصی به نام شیخ ابوبکر تبریزی، از شاگردان بایزید بسطامی نام برده شده است که در منابع دیگر نامی از وی نیست.(همان) حکایت مذکور در *روضهٔ اطهار* حشری تبریزی(قرن یازدهم) دربارهٔ شیخ ابواسحاق ابراهیم جوینانی(ف. ۲۷۵ق.) ذکر شده است. (حشری تبریزی، ۱۳۷۱: ۳۵)

در کتاب *نزهة‌المجالس*(۶۵۸–۶۴۹ق) گردآورده جمال خلیل شروانی که نسخه‌ای مکتوب در ۷۳۱ق از آن در دست است، از شاعرانی چون ابوالفضل تبریزی، حمید تبریزی، شمس تبریزی، قطب‌الدین عتیقی تبریزی(ف. ۶۷۵ق.)، مظفر تبریزی و یحیی تبریزی (رک: شروانی، ۱۳۶۶: ۷۳–۱۳۴) رباعیاتی آورده شده است که غیر از شمس و عتیقی، نه نامی از آنها به میان آمده و نه شعری از ایشان ثبت گردیده است. ریاحی، مصحح کتاب، از محمدعلی موحد نقل کرده که رباعی منسوب به شمس تبریزی در این مجموعه تنها شعری است که به نام او در جایی ثبت شده و انتسابش پذیرفتنی است (همان: ۱۰۴).

در *تاریخ گزیده* حمدالله مستوفی(۷۳۰ق.) به وقایع تاریخی بسیاری در مورد شهر تبریز از جمله جلوس سلطان محمد خدابنده در ۷۰۳ق. در تبریز اشاره شده است. مستوفی، خدابنده را کامران‌ترینِ پادشاهان این دودمان دانسته و زمان او را جوانیِ دولتِ آن خاندان برشمرده است. (مستوفی، ۱۳۳۹: ۶۰۶)

نزهة‌القلوب کتاب دیگر حمدالله مستوفی است که در سال ۷۴۰ق. تألیف شده، سیاقی دانشنامه‌ای دارد و در آن از ذکر ترتیب ابداع افلاک، نجوم و کانی‌شناسی، گیاه‌شناسی و جانورشناسی و تن و روان انسان بحث شده است. مقالهٔ سوم این کتاب در جغرافیاست که در بیش از شش صفحه، مطالب ارزشمندی دربارهٔ جغرافیا و تاریخ تبریز تحریر گردیده است. او می‌نویسد: «اکنون (زمان اولجایتو) چندان عمارت عالی که در آن شهرست(سلطانیه) بعد از تبریز در هیچ شهر دیگر نیست» (مستوفی، ۱۳۳۶: ص۶۱). همو تبریز را «قبهٔ‌الاسلام ایران» می‌خواند و پس از سخن دربارهٔ ساخت تبریز در دورهٔ هارون‌الرشید، به محلات مشهور آن و عمارات مهم آن از جمله شام غازان، ربع رشیدی و مسجد علیشاه اشاره می‌کند. او در مورد ارگ علیشاه می‌نویسد: «صحنش دویست و پنجاه گز در دویست گز [است] و در او صفه‌ای بزرگ، از ایوان کسری به مداین بزرگتر، اما چون در عمارتش تعجیل کردند، فرود آمد و در آن مسجد انواع تکلفات به تقدیم رسانیده‌اند و سنگ مرمر بی‌قیاس در او به کار برده و شرح آن را زمان بسیار باید و اکنون چندان عمارت عالی و خوب که در تبریز و این دو شهرچه است در تمامت ایران نیست» (همان: ۸۷). مستوفی به محصولات باغی تبریز نیز اشاره‌ای داشته و «امرود تخم خلف و پیغمبری و سیب سلطانی و زردآلوی حلوانی و تخم احمد و انگور خرده رازقی و ملکی و طبرزد و خربزهٔ مجدالدینی و یاقوتی و ملکی و آلوی زرد» تبریز را بی‌نظیر دانسته است. (همان: ۸۸) مستوفی در حق مردم تبریز نوشته است: «و مردم آنجا سفیدچهره و خوش‌صورت و متکبر و صاحب نخوت باشند و اکثرشان سنی و شافعی مذهبند و از مذاهب و ادیان دیگر بی‌شمارند و در او معاشران به غایت لطیف و شیرین‌سخن و صاحب‌جمال هستند و در حق ایشان گفته‌اند که «ان الکبیر احلی من الشباب» و فقیر و غنی از کسب خالی نباشند و در آن دیار متمول بسیار است و ایشان در صحبت و دوستی سخت سست نهادند» (همان: ۸۸). مستوفی از رندهای تبریز انتقاد کرده که البته وجود چنین افرادی در یک شهر بزرگ و پرجمعیت دور از انتظار نبوده است. همو از مزارات تبریز نیز یاد کرده و چند تن از بزرگان مدفون در آنجا را نام برده است. (همان: ۸۹)

آخرین کتابی که در این مقاله بررسی می‌شود، «سفرنامهٔ ابن بطوطه» است. ابن بطوطه، جهانگرد مشهور، که در سال ۷۲۵ق. سفرش را آغاز کرده و تا سال ۷۵۴ق. نقاط بسیاری از جهان را گردیده است، در سفرنامه‌اش از تبریز و بازار و عمارات آن مطالب جالبی نوشته است. او از منطقهٔ شام وارد شهر شده و قبر غازان‌خان را زیارت نموده و از مدرسه‌ای زیبا و زاویه‌ای بر سر قبر وی یادکرده است. در آن زاویه برای مسافران غذا داده می‌شد که عبارت بود از نان و گوشت و حلوا و پلو. (ابن بطوطه، ۱۳۶۹: ۲۸۳/۱) همو در توصیف بازار تبریز می‌نویسد: «به بازار بزرگی که بازار غازان نامیده می‌شد، رسیدیم و آن از بهترین بازارهایی بود که من در همه شهرهای دنیا دیده‌ام. هریک از اصناف پیشه‌وران در این بازار محل مخصوصی دارند و من به بازار جوهریان که رفتم، بس که از انواع جواهرات دیدم، چشمم خیره گشت» (همان: ۲۸۴/۱).

از برکات مدارسی که در قرون هفتم و هشتم در تبریز بنا نهاده بودند، این بود که بسیاری برای تحصیل به تبریز می‌آمدند و اغلب دانشمندان آن زمان سابقهٔ حضور در مدارس تبریز را داشتند. از آن جمله در رحلهٔ ابن بطوطه به جمال‌الدین سنجاری، وزیر بلند قدر پادشاه ماردین، و امام تاج‌الدین سلطانیوکی، از کبار علمای قسطمونیه اشاره شده است. (همان: ۲۹۲/۱ و ۳۸۳) دربارهٔ علمایی که در سده‌های هفتم و هشتم در تبریز تحصیل نموده‌اند در کتاب *شدّالإزار*(۷۹۱ق.) نیز مطالب مفیدی آمده است از جمله رک. (جنید شیرازی، ۱۳۲۸: ۸۵، ۱۱۱، ۲۰۲، ۲۱۳، ۲۶۷).

از نیمهٔ دوم قرن هشتم نیز تبریز به عنوان یکی از شهرهای مهم در تاریخ و فرهنگ ایران، در کتب ادبی و تاریخی و در سفرنامه‌های سیاحان غربی جایگاه ویژه‌ای داشته است و مورد توجه ادیبان و مورخان بوده است.

۲– نتیجه‌گیری

در این مقاله به قدیم‌ترین منابعی که نامی از تبریز برده‌اند، رجوع شده، گزیده‌هایی از آنها از زبان‌های اروپایی به فارسی ترجمه شده است؛ سپس مختصری از تاریخ آذربایجان در متون قبل از اسلام و گزارشی از فتح آذربایجان به دست مسلمانان آورده شده است. متون تاریخی و جغرافیایی بعد از اسلام نخستین کتاب‌هایی هستند که از بازسازی شهر تبریز خبر می‌دهند. با ذکر این نکات به یادکرد ادیبان و مورخان از تبریز در قرون سوم تا نیمهٔ سده هشتم هجری پرداخته شده و در هرکدام نکاتی ظریف و نهفته از تاریخ تبریز بیان شده که معمولاً در کتب تاریخی مغفول مانده است. به این ترتیب می‌توان تصویری روشن‌تر و ملموس‌تر از تاریخ کهن این شهر به دست آورد.

منابع

ابن بطوطه، محمد بن عبدالله. (۱۳۶۹). رحلهٔ ابن بطوطهٔ، ترجمه محمدعلی موحد، تهران: طرح نو.

ابن خردادبه، ابی القاسم عبیدالله بن عبدالله. (۱۸۸۹م). المسالک و الممالک، لیدن: بریل.

ابن مسکویه، ابوعلی احمد بن محمد بن یعقوب. (۲۰۰۳م). تجارب الامم و تعاقب الهمم، تصحیح سید کسروی حسن، بیروت: دارالکتب العالمیهٔ.

ابن‌ابی‌الحدید. (۲۰۰۷م). شرح نهج البلاغهٔ، تحقیق محمدابراهیم، جلد۵، بغداد: دارالکتب العربی.

ابودلف، مسمر بن مهلهل. (۱۳۵۴). سفرنامهٔ ابودلف در ایران، ترجمه سید ابوالفضل طباطبایی، با تعلیقات ولادیمیر مینورسکی. تهران: زوار.

اثیرالدین اخسیکتی. (۱۳۳۷). دیوان اثیرالدین اخسیکتی، تصحیح رکن‌الدین همایون فرخ، تهران: کتابفروشی رودکی.

آذرفرنبغ فرخزاد، آذرباد امید. (۱۳۸۹). دینکرد هفتم، تصحیح و ترجمه از محمدتقی راشد محصل، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

استرابون. (۱۳۸۲). جغرافیای استرابو، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران: موقوفات دکتر محمود افشار.

افلاکی، شمس‌الدین احمد. (۱۳۶۲). مناقب‌العارفین، تصحیح تحسین یازیچی، تهران: دنیای کتاب، چاپ دوم.

آقسرایی، کریم‌الدین محمود بن محمد. (۱۳۶۲). تاریخ سلاجقه یا مسامرهٔ الاخبار و مسایرهٔ الاخیار، تصحیح عثمان توران، تهران: اساطیر.

باریسوویچ اشکلوفسکی، ویکتور. (۱۳۳۴). جهانگردی مارکوپولو، ترجمه محمدلوی عباسی، تهران: مطبوعاتی گوتمبرگ.

بلاذری، احمد بن یحیی. (۱۳۴۶). فتوح البُلدان، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

بلعمی، ابوعلی محمّد بن محمّد بن عبدالله. (۱۳۵۳). تاریخ بلعمی، تصحیح محمدتقی بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی. تهران: زوار.

بیرونی، ابوریحان. (۱۳۸۶). آثار الباقیهٔ عن القرون الخالیهٔ، ترجمه اکبر داناسرشت، تهران: امیرکبیر.
پورداود، ابراهیم. (۱۳۰۷). ادبیات مزدیسنا، یشتها، بمبئی: سلسله انتشارات انجمن زرتشتیان بمبئی و ایران لیگ.
تفسیر قرآن کمبریج. (۱۳۴۹). تصحیح جلال متینی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
ثعلبی، ابواسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم نیشابوری. (۱۲۹۳ق). قصص الانبیا المسمی بعرائس المجالس، به کوشش قاضی محمد ابراهیم بن نورمحمد، بمبئی: مطبع حیدری.
جاماسب جی دستور منوچهر جی جاماسب. (۱۳۸۲). متون پهلوی، تصحیح و ترجمه سعید عریان، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.
جنید شیرازی، معین‌الدین ابوالقاسم. (۱۳۲۸). شداالإزار فی خط الاوزار عن زوار المزار، تصحیح محمد قزوینی و عباس اقبال، تهران: چاپخانه مجلس.
جوینی، عطاملک. (۱۹۱۱م). تاریخ جهانگشا، تصحیح محمد قزوینی، لیدن: بریل.
حدودالعالم من المشرق الی المغرب. (۱۳۶۲). تصحیح منوچهر ستوده، تهران: کتابخانه طهوری.
حشری تبریزی، ملامحمدامین. (۱۳۷۱). روضه اطهار. تصحیح عزیز دولت آبادی. تبریز: ستوده.
خاقانی شروانی، افضل‌الدّین بدیل بن علی. (۱۳۹۳). دیوان خاقانی شروانی، به کوشش ضیاءالدین سجادی، تهران: زوار، چاپ یازدهم.
خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین الحسینی. (۱۳۸۰). تاریخ حبیب‌السیر فی اخبار افراد بشر، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، تهران: اساطیر، چاپ چهارم.
دارمستتر، جیمس. (۱۳۸۲). مجموعه قوانین زردشت(وندیداد اوستا)، ترجمه موسی جوان. تهران: دنیای کتاب.
دولتشاه سمرقندی، بن علاءالدوله بختیشاه. (۱۳۱۸). تذکرةالشعراء، تصحیح ادوارد برون، لیدن: بریل.
دیاکونوف، ایگور میخایلوویچ. (۱۳۴۵). تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
رشیدالدین فضل‌الله همدانی. (۱۳۵۶). وقفنامه ربع رشیدی، تصحیح مجتبی مینوی، ایرج افشار، عبدالعلی کارنگ، تهران: انجمن آثار ملی.
رشیدالدین فضل‌الله همدانی. (۱۹۱۱م). جامع التّواریخ، تصحیح ادگار بلوشه، ج۲، لیدن: بریل.
سعدالدین وراوینی. (۱۳۵۵). مرزبان‌نامه، به تصحیح محمد روشن، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
سعدی، مُشرف‌الدّین مُصلح بن عبدالله. (۱۳۸۵). کلیات سعدی، تصحیح محمدعلی فروغی، تهران: هرمس.
سیف‌الدین فرغانی، ابوالمحامد محمد. (۱۳۶۴). دیوان سیف فرغانی، تصحیح ذبیح‌الله صفا، تهران: فردوسی. چاپ دوم.
شروانی، جمال خلیل. (۱۳۶۶). نزهةالمجالس، تصحیح محمدامین ریاحی، تهران: زوار.
شمس تبریزی. (۱۳۹۱). مقالات شمس تبریزی، به تصحیح محمدعلی موحد، تهران: خوارزمی.
طبری، محمد بن جریر. (۱۳۸۳). تاریخ الرسل و الملوک، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد۵، تهران: اساطیر.
ظهیر فاریابی، ابوالفضل طاهر بن محمّد. (۱۳۸۱). دیوان ظهیر فاریابی، تصحیح امیرحسن یزدگردی، به اهتمام اصغر دادبه، تهران: قطره.
عالم آرای صفوی. (۱۳۵۰). به تصحیح یدالله شکری، تهران: بنیاد فرهنگ.
عراقی، فخرالدین. (۱۳۳۸). کلیات عراقی، به اهتمام سعید نفیسی، تهران: کتابخانه ابن سینا، چاپ چهارم.
فرنبغ دادگی. (۱۳۹۵). بندهش، تصحیح و توضیح مهرداد بهار، تهران: توس.
فره‌وشی، بهرام. (۱۳۷۹). ایرانویج، تهران: دانشگاه تهران، چاپ پنجم.
قرآن کریم.
قطران تبریزی. (۱۳۶۲). دیوان حکیم قطران تبریزی، تصحیح محمد نخجوانی، تهران: ققنوس.
کارنامه اردشیر بابکان. (۱۳۳۹). به اهتمام محمد جواد مشکور، تهران: کتابفروشی دانش.
کارنگ، عبدالعلی. (۱۳۴۵). قدیم‌ترین مأخذ که نام تبریز در آن برده شده، نشریهٔ دانشکده ادبیّات و علوم انسانی تبریز، ۷۸، ۷۲ – ۷۵.
کربلایی تبریزی، حافظ حسین. (۱۳۸۳). روضات‌الجنان و جنات‌الجنان، تصحیح جعفر سلطان القرائی، تبریز: ستوده.
گلی، احمد؛ و ایمانی؛ بهروز. (۱۳۹۳). خاندان ملکان تبریز. پژوهشهای ایرانشناسی، ۴(۱)، ۹۳ –۱۰۶.
مجمل‌التواریخ. (۱۳۱۸). تصحیح محمدتقی بهار، تهران: کلاله خاور.
مجیر بیلقانی. (۱۳۵۸). دیوان مجیرالدّین بیلقانی، تصحیح محمد آبادی‌باویل، تبریز: تاریخ و فرهنگ ایران.
محمد تبریزی، بن مسعود. (۱۳۸۱). سفینهٔ تبریز، با مقدمه‌های عبدالحسین حائری و نصرالله پورجوادی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، چ۱.
محمد طوسی، ابن محمود بن احمد. (۱۳۸۲). عجائب المخلوقات، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: علمی و فرهنگی.
محیط طباطبایی، محمد. (۱۳۱۰). کارنامهٔ انوشیروان، از تجارب‌الامم، شرق، ۱۰، ۵۹۰–۶۰۲.

مدرس رضوی، محمدتقی. (۱۳۷۰). احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی، تهران: اساطیر.
مستوفی، حمدالله. (۱۳۳۶). نزهةالقلوب، تصحیح محمد دبیرسیاقی، تهران: طهوری.
مستوفی، حمدالله. (۱۳۳۹). تاریخ گزیده، تصحیح عبدالحسین نوائی، تهران: امیرکبیر.
مشکور، محمدجواد. (۱۳۴۹). نظری به تاریخ آذربایجان و آثار باستانی و جمعیت شناسی آن، تهران: انجمن آثار ملی.
مقدسی، محمد بن احمد شمس‌الدین. (۱۹۰۶م). احسن‌التقاسیم فی معرفةالاقالیم، لیدن: بریل.
مکارم شیرازی، ناصر؛ و همکاران. (۱۳۸۲). تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
ملک‌محمود تبریزی، مجدالدین بن مظفر. (۱۳۸۷). خلاصةالاشعار به انضمام دیوان ملک محمود تبریزی، تصحیح عزیز دولت‌آبادی، تبریز: ستوده.
موسی خورنی. (۱۳۸۰). تاریخ ارمنیان، ترجمه، مقدمه، حواشی، پیوستها از ادیک باغداساریان (ا. گرمانیک)، تهران: مؤلف.
مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی. (۱۳۷۸). کلیات شمس، با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، ۱۰ جلد، تهران: امیرکبیر، چاپ چهارم.
مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی. (۱۳۸۶). فیه ما فیه، با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، تهران: نگاه.
مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی. (۱۳۹۳). مثنوی معنوی، تصحیح محمد استعلامی، ۷ جلد، تهران: سخن، چاپ دهم.
مؤمنی، مصطفی. (۱۳۸۹). تبریز: جغرافیا، تاریخ، تهران: کتاب مرجع، چاپ اول.
مینورسکی، ولادمیر. (۱۳۳۷). تاریخ تبریز، ترجمه عبدالعلی کارنگ. تبریز: کتابفروشی تهران.
ناصرخسرو قبادیانی. (۱۳۷۰). سفرنامه ناصرخسرو قبادیانی، تصحیح وزین‌پور. تهران: امیرکبیر.
نزاری قهستانی، سعدالدین بن شمس‌الدین بن محمد. (۱۳۷۱). دیوان نزاری قهستانی، تصحیح مظاهر مصفا، تهران: علمی.
همام تبریزی. محمّد بن فریدون. (۱۳۵۱). دیوان همام تبریزی، تصحیح رشید عیوضی، تبریز: مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران.
وصاف‌الحضرهٔ، شرف‌الدّین عبداللّه شیراز. (۱۲۶۹ق). تاریخ وصّاف یا تجزیهٔ الأمصار و تزجیهٔ الأعصار، ج۳، به کوشش حاج محمدمهدی اصفهانی، چاپ سنگی بمبئی.
یعقوبی، احمدبن ابی یعقوب. (۱۳۸۲). تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ نهم.
Darmesteter, J. (1880). The Zend-Avesta, Part I, The Vendidad, Oxford: Clarendon Press.
Faustus von Byzanz. (1897). Geschichte Armenens, übersetzt von Max Lauer, Köln: M. DuMont-Schauberg'schen Buchhandlung.
Luckenbill, D. D. (1927). Ancient Records of Assyria and Babylonia (V. 2: historical records of Assyria) Chicago: The University of Chicago Press.
Moses Khorenats'i. (1980). History of the Armenians, translated by Robert W. Thomson, Cambridge: Harvard University Press.
Moses von Chorene. (1869). Geschichte Gross-Armeniens, übersetzt von M. Lauer, Regensburg: G. J. Manz.
Thureau-Dangin, F. (1912). Une Relation De La Huitieme Campagne De Sargon, Paris: Librairie Paul Geuthner.